

واکاوی جلوه‌های زبان فارسی در متون کهن فقه اسلامی

مصطفی ذوالفقارطلب*

محمد جمالی**

چکیده

هدف پژوهش حاضر، توصیف و تحلیل عناصر زبانی فارسی در متون کهن فقهی است. در این نوشتار، با روش توصیفی و تحلیلی، ضمن استقراء، نمونه‌هایی از واژه‌ها و عناصر زبان فارسی در متون برگزیده کهن فقهی، برخی ویژگی‌های زبانی، دستوری و نحوی این نمونه‌ها تحلیل می‌شود و برخی ویژگی‌های برجسته نظیر کاربرد توأمان واژه‌های فارسی و عربی، تغییر ساختار نحوی جمله، و تغییر معنایی، تحول واجی و آوایی و تحریف واژه‌های فارسی در منابع کهن فقهی عربی و فارسی دقیق‌تر بررسی می‌شود.

نتایج حاکی از آن است که زبان فارسی در میان زبان‌های غیرعربی در متون کهن فقهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ به‌طوری‌که اغلب واژه‌های غیرعربی در این متون از زبان فارسی اقتباس شده‌اند. در کنار منابع کهن فقهی به زبان عربی، اندک منابع ارزشمند کهن فقهی به زبان فارسی نیز وجود دارند که نمونه‌هایی ارزشمند از کاربرد زبان فارسی به‌عنوان زبان دین تلقی می‌شوند. این بررسی نشان می‌دهد که اغلب مؤلفان متون کهن فقهی عربی، که از زبان فارسی اثر پذیرفته‌اند، از دیار فارس یا با زبان فارسی آشنا بوده‌اند یا فقهای عرب‌زبانی بوده‌اند که زندگی اجتماعی مسلمانان فارسی‌زبان در آثار آنان تجلی یافته است. در پژوهش حاضر، به دو بخش از این آثار فقهی دقیق‌تر پرداخته شده است: نخست، حکم ترجمه فارسی قرائت سوره «فاتحه» در نماز، که مذاهب فقهی در این مسئله سه دیدگاه متمایز دارند. با بررسی ادله و مستندات این دیدگاه‌ها، دیدگاه تفصیلی ناظر بر جواز ترجمه فارسی سوره فاتحه در حالت ناتوانی بر قرائت درست و عدم جواز آن در حالت توانایی بر قرائت درست، دیدگاه برگزیده است. دیگر، دیدگاه فقهی جاری‌ساختن طلاق به زبان فارسی که در این مسئله دو دیدگاه متمایز وجود دارد. قول برگزیده در این مسئله، دیدگاه ناظر بر صحت و امکان فقهی وقوع طلاق به زبان هر قومی است.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، متون کهن فقهی فارسی، مذاهب فقهی، فقه اسلامی، زبان دین.

* استادیار فقه و حقوق دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) zolfaghar49@ut.ac.ir

** استادیار فقه و حقوق دانشگاه تهران dm_jamali50@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۸

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۲۹، شماره ۹۰، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص ۱۱۹-۱۴۶

Analyzing the Effects of Persian Language in Ancient Islamic Jurisprudence Texts

Mustafa Zolfaghartalab*
Muhammad Jamali**

Abstract

The purpose of this research is to describe and analyze the elements of Persian language in ancient jurisprudence texts. In this paper, using induction, descriptive and analytical method, examples of Persian words and elements in selected ancient jurisprudence texts, and some linguistic, grammatical, and syntactic features of these examples are analyzed. Additionally, some prominent features such as the simultaneous use of Persian and Arabic words, changing the syntactic structure of the sentence, and the semantic change, phonological and phonetic evolution and distortion of Persian words in the ancient Arabic and Persian jurisprudence sources are examined in more detail. The results show that the Persian language has a special place in ancient jurisprudence texts among non-Arabic languages as most non-Arabic words in these texts are taken from Persian language. In addition to the ancient jurisprudence sources in Arabic, there are a few valuable ancient jurisprudence sources in Persian, which are considered valuable examples of the use of Persian as the language of religion. This study shows that most of the authors of ancient Arabic jurisprudence texts who were influenced by Persian language were either from Persia or familiar with Persian language of Fars province or were Arabic-speaking jurists in whose works the social life of Persian-speaking Muslims is manifested. In the present study, two parts of these jurisprudence works have been dealt with more precisely: First, the ruling on the Persian translation of the recitation of Surah Al-Fatihah in prayer, in which the jurisprudence sects have three distinct views on this issue. Examining the arguments and evidence of these views, a detailed view on the permissibility of the Persian translation of Surah Al-Fatihah in case of inability to read correctly and its impermissibility in case of ability to read correctly has been chosen. The other is the jurisprudence view of expressing divorce in Persian, in which there are two distinct views. The chosen word in this issue is the view of the correctness and jurisprudential possibility of divorce in the language of any ethnic group.

Keywords: Persian Language, Ancient Persian Jurisprudence Texts, Jurisprudence Sects, Islamic Jurisprudence, Language of Religion.

* Assistant Professor in Jurisprudence and Law at university of Tehran, (Corresponding Author) zolfaghar49@ut.ac.ir

** Assistant Professor in Jurisprudence and Law at university of Tehran dm_jamali50@ut.ac.ir

۱. مقدمه

۱.۱. بیان مسئله و ضرورت تحقیق

زبان، به‌منزله وسیله ارتباط بین افراد جامعه و ابزار تبادل اندیشه‌ها، در زندگی اجتماعی بشر از جایگاه بسیار والایی برخوردار است و یکی از شاخص‌های بارز هویت ملت محسوب می‌شود؛ به‌گونه‌ای که در پیوند افراد آن ملت نقش محوری دارد و هویت ملی را تقویت می‌کند. زبان فارسی با همه تغییراتی که در اثر آمیزش با زبان‌های ترکی، مغولی و عربی داشته و به‌رغم حاکمیت سیاسی طولانی از خارج بر ایران، از لحاظ فرهنگی و تجربه هم‌زیستی اقوام ایرانی درخور توجه است (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۷۲).

اگر دوره معاصر را استثنا در نظر بگیریم، در اغلب ادوار تاریخ زبان فارسی نو، زبان عربی بیش از هر زبانی با فارسی دادوستد و تعامل داشته و البته غالباً این زبان عربی بوده که واژه و عناصر زبانی دیگر را به فارسی وام داده است.

زبان فارسی دری بر سر کسب پایگاه زبان علم از ابتدا تا ادوار متأخر با زبان عربی معارضه کرده است. هنگامی که فارسی دری به‌منزله زبان معیار انتخاب شد، زبان عربی به‌تنهایی زبان علمی تمام قلمرو حکومت اسلامی به‌شمار می‌رفت (سارلی، ۱۳۸۷: ۲۸۵).

ازسوی دیگر، زبان فارسی نسبت به دیگر زبان‌های دنیا در بین جامعه عرب‌زبان از جایگاه والایی برخوردار بود؛ به‌طوری‌که اثرگذاری آن در زبان عربی بارزتر بود. مجموعه عواملی را می‌توان سبب این اثرگذاری دانست. از جمله این عوامل، عامل فرهنگی و اجتماعی است. مردم عرب تمدن ایرانی را تمدنی برتر می‌دانسته‌اند و ازاین‌رو، از روزگار جاهلیت، بین اقوام فارس و عرب ازدواج انجام می‌شده است و مردم عرب فرزندان خویش را به نام‌های فارسی نام‌گذاری می‌کردند و در نام‌گذاری بسیاری از وسائل روزمره خود از واژه‌های اصیل فارسی استفاده می‌کردند (المنجد، ۱۳۹۸: ۱۸ و ۲۲). مجموعه این عوامل، اثرگذاری زبان فارسی بر متون کهن فقهی را تسهیل کرد؛ به‌طوری‌که مسائل اجتماعی آن روزگار به‌شکل واژه‌ها و تعبیرات فارسی در متون کهن فقهی تجلی یافته است.

با وجود آنکه زبان عربی در دوره اسلامی، زبان علمی غالب ایران‌زمین و بلاد اسلامی بوده و زبان فارسی بیشتر در حوزه‌های ادبی، داستانی و عادی به‌کار می‌رفته، زبان فارسی به‌واسطه مسائل فرهنگی و اجتماعی در متون علمی و دینی عربی دخیل بوده است.

فقه، که دانش عملی مربوط به احکام دینی است و احکام شرعی عملکردهای فردی و اجتماعی انسان را بیان می‌کند، با وجود آنکه به زبان علمی دین اسلام، یعنی عربی، تدوین شده، در نظم‌بخشی واژگان از واژه‌های فارسی بهره‌مند شده و از آن اثر پذیرفته است. واژه‌ها و عناصر فارسی در متون کهن فقهی در ابعاد مختلف قابل‌ملاحظه است. عناصر فارسی را می‌توان در قالب تک‌واژه‌ها و گاه جملات کامل دید. تحول واجی و آوایی و تغییر معنایی واژه‌ها و تقدم و تأخر ساخت‌ها، برخی از ویژگی‌های عناصر فارسی در این متون محسوب می‌شود.

۲.۱. روش تحقیق

در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به موضوع کاربرد واژه‌ها و عناصر زبان فارسی در متون کهن فقهی، عربی و فارسی، پرداخته شده است و موضوع از دو منظر زبانی و فقهی مورد بررسی قرار گرفته است که به این پژوهش رویکردی تطبیقی و میان‌رشته‌ای می‌بخشد. برای دستیابی به این هدف، نخست واژه‌ها و ترکیبات فقهی به‌کار رفته در متون کهن فقهی استقراء شده و سپس هرگونه تطابق این عناصر زبانی، تغییر و تحول آنها و دگرگونی‌ها در متون مقصد (متونی که این واژه‌ها و ترکیبات در آنها کاربرد یافته است) مورد بررسی قرار گرفته است. تلاش در آن جهت بوده است که واژه‌ها و اصطلاحات خاص فقهی مورد بررسی قرار گیرد. این بررسی در آثار فقهی کهن زبان فارسی و متون فقهی عربی به‌طور مستقل صورت گرفته است.

۳.۱. پیشینه تحقیق

در موضوع تأثیر زبان فارسی در عربی، پژوهش‌های متعدد و مهمی انجام گرفته است، اما در موضوع اثرگذاری زبان فارسی در متون کهن فقهی به‌طور مستقل کتاب یا مقاله‌ای تدوین نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که در موضوع تأثیر زبان فارسی در زبان عربی تألیف شده عبارت است از:

الف) کتاب *الألفاظ الفارسیة / المعربة* تألیف السید اذی شیر، دارالعرب للبیستانی، قاهره، چاپ دوم، ۱۹۸۷م. در این کتاب به الفاظ فارسی معرب پرداخته شده و به‌شیوه فرهنگ لغت معرب تدوین شده، اما به واژه‌ها و اصطلاحات فقهی و تحلیل آنها اشاره‌ای نشده است.

ب) کتاب *المفصل فی الألفاظ الفارسیة / المعربة* تألیف صلاح‌الدین المنجد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. این کتاب تاریخ تحول الفاظ معرب از دوران جاهلی تا اموی را در شعر جاهلی، قرآن کریم، احادیث نبوی، اقوال صحابه و تابعان بررسی کرده و به استقرای برخی واژه‌های معرب به‌طور عام پرداخته است و به واژه‌ها و اصطلاحات فقهی اشاره‌ای ندارد.

ج) مقاله «أثر اللغة الفارسیة فی اللغة العربیة؛ الألفاظ الفقهیة نموذجاً»، تألیف فاطمه أحمد السید شتیوی، حولیة كلية اللغة العربیة بجرجا، جامعة الأزهر، شماره ۱۶، سال ۱۴۳۳ق. این مقاله در دو فصل مستقل تدوین شده که فصل اول به مباحث نظری الفاظ معرب در ادبیات عرب و فصل دوم به نمونه‌های تطبیقی واژگان معرب از زبان فارسی پرداخته است. با وجود آنکه هدف مقاله موردپژوهی الفاظ معرب فقهی عنوان شده است، با بررسی واژگان در این مقاله آشکار می‌شود که این واژه‌ها در اصل در زمره مصطلحات فقهی نیست و نویسنده، به‌زعم آنکه این واژه‌ها در منابع فقهی آمده است، آنها را از مصطلحات فقهی معرب برشمرده است.

د) مقاله «العجمیة و أثرها فی الجنایات و التقاضی و الأحوال الشخصیة فی الفقه الاسلامی»، تألیف عزت عبدالعزیز عبدالرحیم اسماعیل، مجلة الشریعة و القانون، جامعة الأزهر، شماره ۲۵، سال ۲۰۱۰م. در این مقاله، به نقش عجمیت -خواه زبان فارسی و خواه زبان غیرفارسی- در دو بخش جنایات و احوال شخصیه پرداخته شده، ولی به واژه‌ها و اصطلاحات فقهی و تحلیل آنها اشاره‌ای نشده، بلکه بیشتر به عجمیت مکلفان پرداخته شده است.

۲. کتاب‌شناسی منابع کهن فقهی

منابع کهن فقهی -خواه منابع فقهی به زبان عربی با استشهاد به عبارات فارسی و خواه منابع فقهی به زبان فارسی- نماد و جلوه تمام‌نمای زبان فارسی در متون کهن فقهی محسوب می‌شود و از پختگی، جایگاه و منزلت این زبان در متون فقهی و ادبی نشان دارد. در اینجا، به ذکر دو نمونه از مکتوبات کهن فقهی با تأکید بر واژه‌ها و اصطلاحات فارسی پرداخته می‌شود.

۲.۱. منابع فارسی

۲.۱.۱. ترجمه کتاب *السود الأعظم*

کتاب *السود الأعظم* تألیف ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقندی به سال ۲۹۰ قمری به زبان عربی تألیف و سپس در حدود سال ۳۷۰ قمری

به زبان فارسی دری ترجمه شده است. مترجم این کتاب ارزنده نامشخص است. این کتاب در موضوعات کلامی و فقهی در قالب ۶۱ مسئله، طبق مذهب حنفی، نگاشته شده است (سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۱).

ترجمه فارسی *السود الأعظم* از دو جهت حائز اهمیت است: نخست، جایگاه زبانی و ادبی آن. ارزش علمی و ادبی این ترجمه ارزشمند را می‌توان در کهن‌بودن نثر زیبای فارسی دری دانست؛ به‌گونه‌ای که به‌جرت می‌توان آن را نماینده سبک کهن ترجمه و نثرنویسی زبان فارسی برشمرد (همان، ۸). نمونه‌ای از نثر این ترجمه: «هرکه مبتدع را سلام کند، چنانستی که ویران کرد مسلمانی را، و هرکه در روی مبتدع نگرد، چنانستی که خود را کشتستی، و در خون گرفتار شدستی» (همان، ۱۳۳).

گذشته از عبارات و بیان موزون افعال «چنانستی، کشتستی و شدستی»، کهنگی آنها در این نثر ادبی دینی جالب نظر است.

دوم، جایگاه فقهی اثر درخور توجه است. از جمله ویژگی‌های زبانی این کتاب، معادل‌سازی واژه‌ها و اصطلاحات عربی در زبان فارسی آن روزگار است که از دید زبان‌شناختی و نیز اصطلاح‌شناختی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نمونه‌ای از متن فقهی این کتاب: «آن است به آب اندک ایستاده طهارت روا نباشد، و آب اندک کم از یک من نباشد، زیرا که رسول، علیه‌السلام، از یک من آب طهارت کرد و از چهار من غسل کرد و کمترین آب آبدس یک من است و کمترین آب غسل چهار من است... و هر حوض که ده‌درده نباشد، از آن آب طهارت کرد روا نباشد...» (همان، ۱۵۳).

از این متن دو نکته مهم قابل استنباط است: نکته اول، معادل‌سازی دقیق واژه‌های عربی از جمله «آبدس» (همان «آب‌دست» یا «دست‌آب») است که ترجمه اصطلاح فقهی «وضو» است. نکته دوم، مبحث فقهی ناظر بر معیار آب قلیل و کثیر در این متن از دیدگاه حنفیه است. معیار آمده برای آب قلیل و کثیر در ترجمه فارسی کتاب *السود الأعظم* با متون کهن فقهی حنفیه تطابق دارد؛ بدین‌گونه که نزد حنفیه، آب کثیر آب راکدی است که با حرکت دادن یک‌طرف آن طرف دیگرش حرکت نکند و نزد برخی از آنان معیار آب کثیر به‌اندازه مساحت ۱۰۰ ذراع= ۱۰×۱۰ ذراع است که این معیار در ترجمه فارسی کتاب *السود الأعظم* ناظر بر همین مقدار است (ر.ک: ابن‌عابدین، ۱۴۱۲: ۳۴۲/۱؛ سمرقندی، ۱۴۱۴: ۵۸؛ ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۹۶/۱).

۲.۱.۲. کتاب فارسی ترغیب/الصلوة

کتاب ترغیب/الصلوة تألیف محمدبن‌احمدبن‌زاهد نخستین منبع کهن کاملاً فقهی به زبان فارسی محسوب می‌شود که در قرن ششم و هفتم هجری قمری تألیف شده است. این کتاب فارسی، که در تدوین آن از بیش از صد منبع فقهی معتبر استفاده شده، مشتمل بر باب طهارت و نیز نماز است (حاجی خلیفه، ۱۹۴۱: ۳۹۹/۱).

برحسب پژوهش‌ها، مشخص نیست که آیا این کتاب اصل عربی دارد و به فارسی ترجمه شده است یا کتابی است به زبان فارسی، و به‌همین سبب محققان در تاریخ تدوین آن اختلاف کرده‌اند، اما به‌نظر می‌رسد که این کتاب اصل عربی داشته و سپس به فارسی ترجمه شده و مؤلف و مترجم شخص واحدی بوده است که همان محمدبن‌احمدبن‌زاهد است (طیب و مؤذنی، ۱۳۹۹: ۴۱).

کتاب ترغیب/الصلوة از دو جهت دارای اهمیت است: نخست، جایگاه زبانی و ادبی آن. از جمله ویژگی‌های زبانی و ادبی این کتاب، وجود واژه‌های فارسی کهن، فواید لغوی و دستوری است. سلاست متن، یک‌پارچگی و روشمندی ترکیب ادبی و به‌کارگیری واژه‌های اصیل فارسی از جمله امتیازات این کتاب است. نمونه‌ای از متن این کتاب: «و رسول گفت صلی‌الله علیه و سلم که هرکه زنده دارد سنت مرا، به‌درستی که مرا زنده داشته باشد؛ و هرکه زنده دارد مرا، به‌درستی که دوست داشته باشد مرا؛ و هرکه مرا دوست دارد، روز قیامت آمَنَّا بِهِ وَ صَدَقْنَا بِأَمْرِ بْنِ زَاهِدٍ» (ابن‌زاهد، ۱۴۳۱: ۳۶).

با نگاهی به همین نمونه کوتاه از این متن کهن فقهی، ملاحظه می‌شود که متن از سلاست زبانی برخوردار است و مطابق سبک کهن فارسی، تقدیم و تأخیر در ساختار جملات (آرایش واژگانی جمله) نیز از خصیصه‌های این متن محسوب می‌شود. برای مثال، در جمله «هرکه زنده دارد سنت مرا» تقدیم فعل و تأخیر مفعول ملاحظه می‌شود.

از جمله ویژگی‌های زبانی کتاب ترغیب/الصلوة استفاده از واژه‌های کهن، به‌کارگیری صیغه‌های مختلف فارسی مانند ماضی و مضارع به‌جای همدیگر، اضافه بنوت (حسین‌علی به‌جای حسین‌بن‌علی)، اضافه مقلوب (نر گاو به‌جای گاو نر)، تکرار مسندالیه و... است (طیب و مؤذنی، ۱۳۹۹: ۲۹).

وجه دوم اهمیت کتاب، جایگاه فقهی کتاب ترغیب *الصلوة* است. برحسب استقراء در تحقیق، کتاب ترغیب *الصلوة* نخستین کتاب منسجم فارسی در فقه کهن است که اهمیت مسائل دینی را نزد ایرانیان نشان می‌دهد.

از جمله ارزش‌های علمی این کتاب، افزون‌بر وجود ساختار زبانی و ادبی ارزشمند، وجود اصطلاحات دقیق فقهی دینی و بیان سبک خاصی از اجتهادات فقهی است. در این بخش، نمونه‌ای از متن فقهی این اثر فقهی کهن بیان می‌شود: «نزدیک شافعی جمع کردن دو نماز به حسب وقت روا باشد، خواه در سفر و خواه در حضر، و نزدیک علمای ما رحمهم الله میان دو نماز جمع نتوان کرد» (ابن‌زاهد، ۱۴۳۱: ۴۳۰).

احکام فقهی این متن ناظر بر اختلاف مذاهب فقهی در مسئله جمع بین دو نماز است که در این متن تنها به اختلاف بین حنفیه و شافعیه اشاره شده است. به‌طور اجمالی، مذاهب فقهی در جواز جمع بین دو نماز اتفاق نظر کرده‌اند، اما در اسباب جمع بین دو نماز سه دیدگاه مختلف دارند:

۱. دیدگاه اول: جمهور مذاهب فقهی (مالکیه، شافعیه و حنابله) قائل به آن‌اند که اسباب جمع بین دو نماز عبارت‌اند از: سفر، باران، گلولای با تاریکی، بیماری، عرقه و مزدلفه، جز آنکه شافعیه، عدم شناسایی دشمن و حنابله طوفان را نیز به مجموعه عوامل گذشته افزوده‌اند (دردیر، بی‌تا: ۴۸۷/۱؛ نووی، بی‌تا: ۳۷۱/۴؛ ابن‌قدامة، ۱۳۸۸: ۷۱/۲).

۲. دیدگاه دوم: حنفیه قائل به آن‌اند که فقط جمع تقدیم بین ظهر و عصر در حج، روز عرقه و جمع تأخیر بین مغرب و عشاء در شب مزدلفه جایز است (انصاری، ۱۴۱۴: ۸۵/۱؛ ابن‌عابدین، ۱۴۱۲: ۲۵۶/۱).

۳. دیدگاه سوم: شیعه امامیه به جواز مطلق جمع بین ظهر و عصر و نیز مغرب و عشاء، خواه در سفر و خواه در حضر، قائل است (عاملی، ۱۴۱۹: ۳۳۱/۲).

براساس دیدگاه مذاهب فقهی در موضوع اسباب جمع بین دو نماز، ملاحظه می‌شود که حنفیه تنها در دو مورد جمع بین دو نماز را جایز دانسته‌اند: نخست در حج، روز عرقه، و دوم در شب مزدلفه. با مطالعه تطبیقی بین دیدگاه حنفیه در کتاب ترغیب *الصلوة* و دیدگاه حنفیه در منابع فقهی حنفیه، نادرستی نقل صاحب کتاب ترغیب *الصلوة* ثابت

می‌شود. چه آنکه، در این کتاب - برخلاف منابع معتبر فقهی حنفیه - بر عدم جواز جمع بین دو نماز به‌طور مطلق تصریح شده است.

۳.۱.۲. کتاب فارسی عطائیه در فقه شیعه

کتاب عطائیه از منابع کهن فقهی فارسی است که متأسفانه از مؤلف و سال تألیف آن اطلاعات چندانی در دست نیست. شواهد مبین آن است که این اثر ارزنده کهن فقهی در نیمه دوم قرن هفتم قمری و به دستور وزیر وقت، عطاملک جوینی، نگاشته شده است (ر.ک: جوینی، ۱۳۹۴: ۲۴).

این کتاب در فقه شیعه جعفریه در باب عبادات، از طهارت تا جهاد، در پنج باب مستقل به زبان فارسی سلیس و روان تدوین شده است. با وجود فارسی‌بودن متن، مؤلف در برخی عنوان‌ها و سرفصل‌ها، از جملات عربی استفاده کرده است. کتاب از جهت‌های مختلف اهمیت دارد که در این بخش به جایگاه زبانی و فقهی آن پرداخته می‌شود.

نخست، جایگاه و خصائص زبانی و ادبی کتاب عطائیه: یکی از ویژگی‌های زبانی کتاب عطائیه اثرپذیری از سبک کتاب‌های عربی است، به‌گونه‌ای که حجم قابل‌ملاحظه‌ای از عنوان‌های ابواب فقهی به عربی است. برای نمونه: «الکلام فی الطواف»، «الکلام فی العمرة المفردة»، «الکلام فی الغنائم» و... (جوینی، ۱۳۹۴: ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۷).

از حیث رسم‌الخط، در به‌کارگیری حروف خاص فارسی استعمال حروف معادل عربی ترجیح داده شده است. برخی از واژه‌های عربی در این کتاب به همان رسم‌الخط عربی نگاشته شده است، مانند صلوة، زکوة. بسیاری از نصوص دینی نیز اعراب‌گذاری شده و اعراب‌گذاری حتی به برخی از واژه‌های فارسی نیز جهت تسهیل قرائت متن تعمیم داده شده است. برای نمونه: «أنکشتها» (جوینی، ۱۳۹۴: ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۵۵).

با وجود اثرپذیری مؤلف از اصطلاحات عربی، در موارد فراوانی نیز در برابرسازی واژه‌های عربی به فارسی اهتمام خاصی ورزیده است. از جمله واژه‌های فارسی متن کتاب، که در واقع برگردان فارسی واژه‌های عربی محسوب می‌شود، «دوتاه» به‌معنای رکوع است که در بخش ویژگی‌های دستوری در قسمت واژه‌های کهن فقهی به آن اشاره خواهد شد.

دوم، جایگاه فقهی کتاب عطائیه: از وجوه اهمیت کتاب این است که با وجود آنکه از متون کهن فقهی فارسی شیعه امامیه محسوب می‌شود، از مطالب کتاب، تطابق واژه‌ها و

استعمال اصطلاحات فقهی با متون فقهی اهل سنت قابل استنباط است؛ به گونه‌ای که بسیاری از اصطلاحات و واژه‌های احکام تکلیفی مانند «سنت» به جای «مستحب» فراوان در این متن ملاحظه می‌شود: «بدانک اذان و قامت سنت است در نماز یومیه و جمعه و پیش بعضی واجب است، لکن منقول سنت است مؤکد» (جوینی، ۱۳۹۴: ۱۱۰). وجود چنین واژه‌هایی از قدمت و اصالت تاریخ فقه شیعه پیش از دوران صفویه نشان دارد که با وجود نامشخص بودن تاریخ تدوین کتاب، می‌توان ادعا کرد که تألیف آن قطعاً به پیش از صفویه برمی‌گردد.

۲.۲. منابع عربی

در مبحث گذشته، به کتاب‌ها و متون فقهی کهن فارسی پرداخته شد که سابقه و غنای زبان فارسی را در عرصه علوم اسلامی به خصوص فقه اسلامی نشان می‌دهد. در این بخش، به جلوه ادبیات فارسی در متون کهن فقهی عربی پرداخته می‌شود.

با مطالعه و استقراء در متون کهن فقهی عربی، می‌توان دید که عناصر زبان فارسی نخست در قالب تک‌واژه‌ها و دیگر در قالب ترکیبات، عبارات و جملات به این متون راه یافته است، اما در این مسیر، تغییر و تبدیل‌هایی در آنها راه یافته که اغلب ناشی از ناآگاهی ناسخان است، و گرنه مشخص است که نویسندگان کتاب‌های فقهی، غالباً، با علم و آگاهی، عناصر فارسی را در مطاوی کتاب‌ها و رسالات فقهی آورده‌اند.

۲.۲.۱. کتاب‌العزیز شرح الوجیز

کتاب *العزیز شرح الوجیز* معروف به *الشرح الکبیر* است که در برخی عنوان‌ها عبارت *الفتح العزیز فی شرح الوجیز* برای این کتاب ملاحظه می‌شود. این کتاب شرح کتاب ارزنده‌ای با عنوان *الوجیز* تألیف امام غزالی در فقه شافعی است، اما شرح آن، یعنی *العزیز شرح الوجیز*، تألیف یکی از دانشمندان برجسته شافعی مذهب اهل سنت ایران، عبدالکریم ابوالقاسم رافعی (متولد ۵۵۵ قمری)، از دیار قزوین است (زرکلی، ۲۰۰۲: ۵۵/۴؛ سبکی، ۱۴۱۳: ۲۸۱/۸).

جلوه‌های زبان فارسی در کتاب *العزیز شرح الوجیز* به صورت تک‌واژه و ترکیب‌ها و عبارات به طور گسترده‌ای دیده می‌شود. در این بخش به نمونه‌هایی از این تک‌واژه‌های فارسی و ترکیبات آن اشاره می‌شود. از جمله تک‌واژه‌های به کاررفته در کتاب *العزیز* «السرویل» است. این واژه در باب طهارت و به معنای شلوار آمده و در ابواب مختلف کتاب ذکر شده است. برای نمونه، در باب ستر عورت در نماز آمده است: «و منها: یستحب أن

یصلی الرجل فی أحسن ما یجده من ثیابه یتعمّم، و یتقمّم و یرتدی، فإن اقتصر علی ثوبین فالأفضل قمیص و رداء، أو قمیص و سرّویل» (رافعی، ۱۴۱۷: ۴۲/۲).

سراویل واژه‌ای فارسی است که معرب شده است و در ادبیات عرب با «ات» جمع بسته می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۳۳۴/۱۱). گویا این واژه قبل از قرن ششم نیز در کتاب‌های عربی به کار می‌رفته است. با استناد به تحلیل دهخدا، سراویل جمع و معرب است که به معنای واحد به کار می‌رفته، ظاهراً در اصل شلوار بوده که مرکب است از «شل» به معنای «ران» و «وار» که کلمه‌ای به معنی «لایق» باشد، سپس لام را به رای مهمله و رای مهمله را به لام بدل کرده‌اند، شرور حاصل شد. بعد معرب کردند به قاعده تعریب، به سین مهمله بدل کرده‌اند و اول را کسره دادند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۵۵۴/۹). نمونه‌ای از عبارات فارسی به کاررفته در کتاب *العزیز* در این بخش ذکر می‌شود:

درباب الفاظ طلاق آمده است: «کسیل کردم و از تو جزا کشتم» (رافعی، ۱۴۱۷: ۵۰۶/۸). در این عبارت، واژه «کسیل» همان «گسیل» به معنای رهاکردن است که در رسم‌الخط کتاب به جای حرف «گ» از «ک» استفاده شده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این دو جمله کاملاً فارسی هستند و حتی آرایش واژگانی معمول جملات فارسی نیز در آنها به کار رفته است.

در عبارتی دیگر آمده است: «به طلاق تو سرکید خودرم که با فلان سخن نکویم» (رافعی، ۱۴۱۷: ۵۳۰/۸). برخی از واژه‌های این عبارت که درباب طلاق آمده است، به سبب ناآشنایی ناسخ با زبان فارسی، اشتباه نوشته شده است که صورت صحیح چنین است: «به طلاق تو سوگند خوردم که با فلان سخن نکویم».

گفتنی است که در جملات و واژه‌های فارسی به کاررفته در اغلب متون کهن فقهی عربی، اغلاط فاحش نوشتاری وجود دارد که عامل اصلی آن، تسلط نداشتن کافی ناسخان بر زبان فارسی بوده است. در بخش آسیب‌شناسی استعمال واژه‌های فارسی در متون کهن فقه اسلامی در این مقاله به این موضوع اشاره خواهد شد.

۲.۲. کتاب *المحیط البرهانی فی الفقه النعمانی*

این کتاب فقهی در مذهب حنفیه تألیف برهان‌الدین ابن‌مازّه البخاری از علمای قرن هفتم قمری است. مؤلف متولد مرغینان ماوراءالنهر و متوفای بخاراست (زرکلی، ۲۰۰۲: ۱۶۱/۷).

مؤلف موارد فراوانی از تک‌واژه‌ها و ترکیبات مختلف را به زبان فارسی در کتاب خود ذکر کرده است. نمونه‌های فارسی این کتاب کهن فقهی از جایگاه و نفوذ زبان فارسی در بین نمونه‌های غیرعربی یا عجمی نشان دارد و به‌نظر می‌رسد که عامل این جایگاه والا، نفوذ اجتماعی و رواج آداب و رسوم فارسی‌زبانان بوده است. زبان علمی علوم اسلام آن روزگار، زبان عربی بوده است و راه‌یافتن عناصر زبان فارسی به این‌گونه متون، از نفوذ اجتماعی اهل زبان فارسی و این واقعیت اجتماعی حکایت می‌کند که مخاطبان این متون مقلدانی بوده‌اند که به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند و تکالیف و آداب دینی و فقهی خویش را نیز به زبان خود ادا می‌کرده‌اند.

از جمله تک‌واژه‌های فارسی در این متن کهن فقهی واژه «بجواک» (ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۵/۲) است که مؤلف حرف «ژ» را به‌تناسب زبان عربی به «ج» تبدیل کرده است. مراد از این واژه همان «پژواک» است. واژه «رشته» (ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۵۰/۱) ظاهراً برحسب سیاق جمله به‌معنای «کرم» و واژه «بوریاء» در ترکیب ادبی «بوریاء بافته از نی» (ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۱۹۱/۲) معرب «باریاء» و به‌معنای حصیر بافته‌شده از نی (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۰۶۵/۳) از واژه‌های کهن فارسی در این متن فقهی است.

ناسخ در برخی موارد قادر به تشخیص یا فهم واژه‌ها و جملات فارسی نشده و به‌جای آن نقطه‌چین قرار داده (ر.ک: ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۳۲۶/۲) یا در اغلب موارد به‌دلیل ناآشنایی با زبان فارسی واژه‌های فارسی را اشتباه نوشته است. برای نمونه: «فقال بالفارسیة: توبة دانی» (ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۱۰/۳) که مراد «توبه بدانی» است.

زبان فارسی در این کتاب کهن فقهی بیشتر درباب احوال شخصیه و ایمان (انواع سوگندها) جلوه‌نمایی می‌کند و گاهی به مبانی فقهی خاصی اشاره دارد. عبارت: «إذا تشاجر الرجل مع امرأته فقال لها بالفارسیة هرا ر طلاق برا ولم یزد علی هذا تقع الثلاث لأن هذا فارسی قوله ألف تطليقة لك، ولو قال ألف تطليقة لك تقع الثلاث» (ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۲۰۹/۳) که صورت صحیح فارسی آن «هزار طلاق بر او» است. نکته فقهی قابل‌ملاحظه‌ای است که اگر شوهر در طلاق دادن لفظ سه طلاقه را بیان نکند، بلکه به‌جای آن هزار طلاق را ذکر کند، در واقع سه طلاق واقع می‌شود، چه آنکه عدد سه داخل هزار می‌گردد که ناظر بر

قاعده فقهی ذیل است: «یدخل القوى علی الضعیف و لا علی عکس» (سیوطی، ۱۴۱۱: ۱۵۸): حکم قوی دربردارنده حکم ضعیف است، اما عکس آن صادق نیست.

۳. ویژگی‌های دستوری

در این بخش، به برخی از ویژگی‌های دستوری عارض‌شده بر عناصر زبان فارسی به‌هنگام کاربرد در متون فقهی اشاره می‌شود. این بخش در چند قسمت تحت عنوان‌های واژگان کهن فقهی، کاربرد تلفیقی عربی و فارسی، تغییر ساختار زبانی جملات، اضافه مقلوب و تغییر واژگانی در متون کهن فقهی ارائه می‌شود.

۳.۱. واژگان کهن فقهی

با جست‌وجو در منابع کهن فقهی، فارسی و عربی، واژه‌های کهن و اصیلی از زبان فارسی یافت می‌شود که از پای‌بندی و اهتمام مؤلفان و مترجمان به زبان فارسی نشان دارد. نکته درخور تأمل این است که فقهای که به زبان فارسی فقه نگاشته‌اند یا ترجمه کرده‌اند، معمولاً برخی واژه‌های فقهی عربی را در متون فارسی نیز به همان صورت و عیناً آورده‌اند، مانند وضو، رکعت و...، اما با دقت در منابع کهن فقه فارسی، برخی مؤلفان و مترجمان را می‌یابیم که به‌دلیل پای‌بندی به زبان فارسی، واژه فارسی را جایگزین واژه فقهی عربی کرده‌اند؛ مانند واژه «آبدست» که جایگزین وضو شده است. اکنون، به نمونه‌هایی از این دست واژه‌ها اشاره خواهد شد.

۳.۱.۱. آبدست

یکی از واژه‌های اصیل فارسی که در منابع فقهی کهن آمده واژه «آبدست» است. این واژه در برخی متون کهن فقهی جایگزین واژه فقهی «وضو» شده است: «آن است به آب اندک ایستاده طهارت روا نباشد، و آب اندک کم از یک من نباشد، زیرا که رسول، علیه‌السلام، از یک من آب طهارت کرد و از چهار من غسل کرد و کمترین آب آبدس یک من است» (سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۵۳). «و گفت رسول علیه‌السلام: که گزیدگان آن‌ها ایند که به آب اندک آبدست کرد و اسراف نکرد در آب‌ریختن» (همان).

۳.۱.۲. دوتاه

یکی دیگر از واژه‌های فارسی در متون کهن فقهی فارسی واژه فقهی «دوتاه» است که جایگزین «رکوع رفتن» شده است. با جست‌وجو در کتاب‌های لغت نیز همین معنا از واژه «دوتاه» فهمیده می‌شود، اما کتاب‌های لغت به این معنی تصریح نکرده‌اند. برای مثال، دهخدا در معنای این واژه چنین آورده است: «به معنای دولا، خمیده و خم‌شده و شکسته‌شده آمده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱۷۶/۷). «و واجب است در او (نماز) دوتاه شدن، چندانک کف دست‌ها برابر زانو برسد، و زیاده ازین سنت است» (جوینی، ۱۳۹۴: ۱۱۷).

۳.۱.۳. چهارگان و دوگان

از دیگر واژه‌های کهنی که در متون فقه فارسی به چشم می‌خورد، واژه‌های «چهارگان» و «دوگان» است که به جای واژه‌های «چهاررکعتی» و «دورکعتی» در باب نماز به کار رفته است: «این فریضه‌های چهارگانی را دوگانی گزارد» (ابن زاهد، ۱۴۳۱: ۳۵۶). «مسافر را در سفر، نماز را چهارگانی گزاردن مکروه است» (همان، ۳۵۷).

۳.۱.۴. نماز پیشین، پسین، شام و خفتن

در برخی متون کهن فقهی به زبان فارسی، واژه‌های اصیل فارسی جایگزین واژه‌های عربی فقهی در باب نماز شده است. مثلاً، به جای نماز ظهر نماز پیشین؛ به جای نماز عصر نماز پسین؛ به جای نماز مغرب نماز شام و به جای نماز عشا نماز خفتن آمده است. البته، این کاربرد در کتاب‌های غیرفقهی فارسی در دوره‌های پیشین نیز سابقه دارد: «و بدانک وقت نماز پیشین زوال آفتاب است» (جوینی، ۱۳۹۴: ۱۰۰). «و وقت نماز شام فرورفتن آفتاب است، و فرورفتن آفتاب معلوم می‌شود به رفتن سرخی که در آفتاب برآمدن پیدا می‌شود» (همان). «و وقت فضیلت نماز شام تا آن زمان است که سرخی آفتاب فرورفتن برود، و وقت اجزاء وی می‌کشد تا آن زمان که از نصف شب مانده باشد مقدار اداء نماز خفتن، و این وقت خاص نماز خفتن است» (همان، ۱۰۱).

۳.۱.۵. بانگ

از دیگر واژه‌های فارسی فقهی که در متون کهن فقه فارسی جایگزین واژه عربی شده، واژه «بانگ» است که جایگزین «اذان» شده است: «هر که از همسایگان مسجد بانگ نماز بشنود و نماز در خانه بگزارد و به جماعت مسجد نیاید بی‌عذری نماز او روا نباشد» (ابن زاهد، ۱۴۳۱: ۴۹).

۳.۱.۶. نمازگاه

در متون کهن فقه فارسی، واژه «نمازگاه» جایگزین واژه فقهی-عربی «مصلی» شده است: «پیش از نماز عید، نماز نافله‌گزاردن در نمازگاه یا در خانه مردان و زنان را مکروه است» (همان، ۱۳۴-۱۳۵).

۳.۱.۷. یادداشت

این واژه در متون کهن فقه فارسی جایگزین واژه عربی «قضا» درباب نماز شده است: «اگر نماز وتر فوت شد، بر یادداشت آن از فریضة نماز بامداد بگزارد نزدیک ابوحنیفه روا نباشد» (همان، ۱۲۰).

۳.۱.۸. دست‌کش

یکی دیگر از واژه‌هایی که در برخی متون کهن فقهی فارسی، به زیبایی، جایگزین واژه فقهی عربی شده «دست‌کش» است که به جای «ذبیحه» به کار رفته است: «اما دست‌کش گبر و بت‌پرست و مرتد و محرم تا مادام که در احرام باشد و آن‌کس که به قصد نام خدای نبرده باشد، دست‌کش این قوم روا نباشد» (همان، ۱۴۳).

۳.۱.۹. تنهاگزار

در متون کهن فقهی به زبان فارسی، «تنهاگزار» جایگزین و جانشین فقهی عربی در معنای «افامه‌کننده نماز فردی» شده است: «و آورده که بلندخواندن فاضل‌تر بود تنهاگزار را تا نماز او مانند نماز جماعت باشد» (همان، ۳۲-۳۳).

۳.۱.۱۰. روا و تباه

این دو اصطلاح، جایگزین دو واژه «جواز» و «بطلان» شده است، به گونه‌ای که به جای «جواز» لفظ «روا» و به جای لفظ «بطلان»، لفظ «تباه» استعمال شده است: «و اگر دست‌ها بر جای پلید نهاد و بر جای پاک سجده کرد، به قول ابوحنیفه و ابویوسف و محمد، روا باشد و به قول زفر و شافعی روا نباشد» (همان، ۱۴). «نهادن هردو قدم در سجده فریضه است و اگر یک قدم بنهد و دیگر قدم ننهد نماز تباه نشود و اگر هر دو قدم را در هر دو سجده بر زمین ننهد نماز تباه شود» (همان).

۳.۱.۱۱. هشتن

واژه «بهشتم»، که از مصدر «هشتن» گرفته شده است، به دو صورت [بِ هِ ش تَن] تلفظ می‌شود، به معنای رهاکردن، وا گذاشتن، فرو گذاشتن، صرف نظر کردن، از دست دادن و بر

زمین گذاشتن. از همین ریشه، واژه «هشته» نیز آمده که به معنای گذاشته، رها شده و آویخته است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴/ ۵۱۲۱). این واژه فارسی و مشتقات آن در متون کهن فقهی بیشتر در باب طلاق آمده و تقریباً در این متون فقهی در مذاهب مختلف چهل بار به کار رفته است. برای نمونه: «إذا قال الرجل لامرأته «بهشتم ترا از زنی» فاعلم بأن هذا لفظ استعماله أهل خراسان و أهل العراق في الطلاق» (ابن مازة البخاری، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۳۳). صورت صحیح این جمله فارسی عبارت است از: «بهشتم تو را از زنی»؛ یعنی تو را از همسری خودم رها کردم که مراد از آن طلاق شرعی است. «بهشتم مرا او مرا بهشتم» و کذا ذکره القاضي الرویانی» (رافعی، ۱۴۱۷: ۵۱۱/۸). صورت صحیح جمله فارسی عبارت است از: «بهشتم تو را یا تو را بهشتم».

۳.۲. کاربرد توأمان واژه‌های عربی و فارسی

یکی از زمینه‌های ورود واژه‌های عربی در فارسی، مباحث و متون فقهی است. با اسلام آوردن ایرانیان، آشنایی ایشان با مفاهیم دینی و فقهی لازم بود. هر چند ایرانیان برای پدید آوردن نوعی گونه دینی در زبان فارسی تلاش کردند، حضور توأمان واژه‌های عربی و فارسی در این گونه متون طبیعی است. از این ویژگی، به تلفیق واژه‌های عربی و فارسی در شکل‌دهی به متون فقهی تعبیر کرده‌ایم که نمونه‌ای از آن را اینجا می‌آوریم.

در متن کتاب عطائیه در فقه شیعه چنین آمده است: «اعادة نماز در برگشتن از معرکه به سبب قتال، و گریختن از انبوهی، خلاف است و منقول وجوب اعاده است» (جوینی، ۱۳۹۴: ۱۳۶). همان گونه که ملاحظه می‌شود، واژه معرکه جایگزین «میدان نبرد/ رزمگاه/ آوردگاه» و واژه قتال جایگزین «نبرد و زدو خورد» شده است. برخی دیگر از واژه‌های متن مذکور مانند «اعاده» و «وجوب»، هر چند به زبان عربی است، به اعتبار مصطلحات فقهی، غالباً معادل‌سازی برای آنها صورت نمی‌گیرد.

۳.۳. تغییر ساختار زبانی جمله

هر زبانی دستور زبان خاص خود را دارد که از ساختار مشخصی پیروی می‌کند. آرایش واژگانی جمله در زبان فارسی با عربی متفاوت است. برای مثال، در فارسی، برخلاف عربی، غالباً فعل در پایان جمله قرار می‌گیرد، اما گاهی این اصل بر هم می‌خورد؛ به گونه‌ای که فعل در آغاز جمله فارسی قرار می‌گیرد. نمونه‌هایی از تقدم فعل در متون کهن فقهی بیان می‌شود: «و پلید می‌شود به ملاقات نجاست اگرچه کثیر باشد» (جوینی، ۱۳۹۴: ۶۲).

«گواهی ندهید بر اهل قبله به کافری و نه به شرک» (سمرقندی، ۱۳۴۸: ۳۷). «هرکه حکم کند میان دو کس به ظلم نه به عدل بر وی باد لعنت خدای تعالی و جمله فرشتگان و جمله آدمیان» (ابن‌زاهد، ۱۴۳۱: ۹۰). «تو را طلاق اگر بیرون آی ازین سرائی تا من دستوری دهم تو را» (سمرقندی، ۱۴۱۴: ۳۰۶/۲).

با بررسی جملات یادشده در متون کهن فقهی فارسی و عربی، تقدم فعل بر دیگر ارکان جمله کاملاً مشهود است؛ به‌گونه‌ای که در جمله اول فعل «پلید می‌شود» و در جمله دوم «گواهی ندهید» و در جمله سوم فعل «حکم کند» و در جمله پایانی فعل «دستوری دهم» بر دیگر ارکان جمله مقدم شده است. به‌نظر می‌رسد که تقدم فعل در جملات فارسی کهن فقهی، متأثر از ساختار زبان عربی است.

۴. تغییر واژگان

یکی از ویژگی‌های واژه تحول آن در لفظ و معناست؛ به‌طوری‌که در بستر تحولات اجتماعی دستخوش تغییر می‌شود. گاه این تغییرات در ساختار الفاظ است که از آن به تغییر لفظی تعبیر می‌شود و گاهی در مفهوم است که از آن به تغییر معنایی تعبیر می‌شود.

۴.۱. فالودج

واژه «فالودج» از واژه‌های معربی است که در کتاب‌های کهن فقهی و در باب «معاملات» و «ایمان» (سوگندها) از آن یاد شده و برخی آثار فقهی بر آن بار شده است. این واژه معرب «پالوده» و به‌معنای پاک و صاف‌شده آمده (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۳۸۶/۴) و به حلوایی که از نشاسته، آرد، شکر و عسل درست می‌شود اطلاق شده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۵۰۳/۳؛ آذرنوش، ۱۳۹۱: ۷۷۴؛ فراهیدی، بی‌تا: ۳۱۷/۸). برخی گفته‌اند که معرب آن «فالوذ» یا «فالودق» است و «فالودج» صحیح نیست (جوهری، ۱۴۰۷: ۵۶۸/۲). ظاهراً اصل این واژه در فارسی پالوده بوده که در زبان عربی به‌دلیل نبود حرف «پ» به «ف» تبدیل شده و حرف «ه» (که امروز غیرملفوظ است) نیز به «ج» تبدیل شده است. این واژه به‌سبب تغییر ساختار دچار تغییر لفظی شده و از آن‌جهت که ماهیت فالوده امروزی با ماهیت فالوده عصر کهن متفاوت است، می‌توان گفت تغییر معنایی نیز پیدا کرده است. اکنون، به برخی از احکام این واژه در متون کهن فقهی اشاره می‌شود:

و اذا حلف لَّا يَأْكُلَ حَلْوَىٰ فَهُوَ عَلَى الْفَالْوُذَجِ وَالْخَبِيصِ وَالْعَصَائِدِ وَالْجُوزْنِيقِ وَاللُّوزْنِيقِ
وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَإِنْ أَكَلَ تَمْرًا أَوْ زَبِيبًا أَوْ عَسَلًا أَوْ سَكْرًا أَوْ فَانَدَ لَّا يَحْنَثُ إِلَّا أَنْ يَعِينَهَا
(سُغْدِي، ۱۴۰۴: ۳۹۹).

قَالَ صَاحِبُ تَهْذِيبِ الطَّالِبِ الْخَالِفُ لَّا يَأْكُلُ عَسَلًا يَحْنَثُ بِعَسَلِ الْقَصَبِ وَبِالْعَسَلِ مَطْبُوحًا
وَبِالْفَالْوُذَجِ وَبِالْخَبِيصِ وَطَعَامٍ فِيهِ عَسَلٌ وَيَحْتَمَلُ عَلَى قَوْلِ أَشْهَبٍ أَنْ لَّا يَحْنَثَ بِعَسَلِ
الْقَصَبِ لِأَنَّهُ لَيْسَ الْعَادَّةُ (قِرَافِي، ۱۹۹۴: ۴۵/۴).

النَّوْعُ الثَّانِي: مَا فِيهِ غَيْرُهُ مِمَّا هُوَ مَقْصُودٌ، كَالْهَرِيسَةِ، وَالْخَزِيرَةِ، وَالْفَالْوُذَجِ، وَخُبْزِ الْأُبَازِيرِ، وَ
الْخُشْكِنَانِجِ، وَ السَّنْبُوسِكِ، وَ نَحْوِهِ، فَلَا يَجُوزُ بَيْعُ بَعْضِهِ بِبَعْضٍ، وَ لَا بَيْعُ نَوْعٍ بِنَوْعٍ آخَرَ
(ابن قدامه، ۱۳۸۸: ۲۳/۴).

عبارت اول ناظر بر تفاوت ماهوی فالوده با دیگر شیرینی‌هاست. عبارت دوم همانندی
عسل با فالوده را در نظر دارد. عبارت سوم بر هم‌نوع بودن فالوده با مواد غذایی خاصی دلالت
می‌کند که در نوع اول به سبب همسانی فالوده با دیگر شیرینی‌ها و در نوع دوم به سبب
تمایز ماهوی فالوده با آنها، احکام خاص سوگند و در نوع سوم، احکام بیع ربوی بر فالوده
مترتب شده است. گفتنی است به سبب تغییر ماهیت فالوده امروزی با فالوده عهد کهن،
احکام فقهی در این باب تعمیم‌پذیر نیست.

۲.۴. جاموس

یکی دیگر از واژه‌هایی که از زبان فارسی به عربی راه یافته و معرب شده، «جاموس» است
که معرب واژه فارسی «گاومیش» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۴۰۸/۵؛ رازی، ۱۴۲۰: ۶۰؛ ابن منظور،
۱۴۱۴: ۴۳/۶؛ فیومی، بی‌تا: ۱۰۸/۱) و جمع آن «جوامیس» است (آذرنوش، ۱۳۹۱: ۱۱۷).
دهخدا درباره استعمال واژه معرب «جاموس» در فارسی نوشته است: «مردم این زمانه
به جهت تفرقه نر و ماده، نر را جاموس گویند به تعریب و ماده را گاومیش چنان‌که اصل
است» (دهخدا، همان). این واژه معرب در کتاب‌های متون کهن فقهی بیشتر در باب زکات و
بعد از آن در باب ایمان (سوگندها) آمده و برخی احکام فقهی بر آن بار شده است که اکنون
به نمونه‌هایی از آن احکام و آثار از دل کتاب‌های کهن فقهی اشاره خواهد شد:
وَالْجَامُوسُ نَوْعٌ مِنَ الْبَقَرِ بِدَلِيلِ أَنَّهُ يُضَمُّ ذَلِكَ إِلَى الْغَنَمِ وَالْبَقَرِ فِي بَابِ الزَّكَاةِ وَلَا يَجُوزُ
فِي الْأَصَاحِي شَيْءٌ مِنَ الْوُخْشِ (کاسانی، ۱۴۰۶: ۶۹/۵).

فَإِنْ كَانَ الْجَامُوسُ أَرْبَعِينَ أَخَذَ عِنْدَ ابْنِ الْقَاسِمِ مِنْ كُلِّ صِنْفٍ تَبِيعَ لِأَنَّ النَّصَابَ الْآخِرَ أَكْثَرُهُ يَقْرَءُ بِعَدِّ إِسْقَاطِ الْأَوَّلِ قَالَ سَخْنُونٌ يَأْخُذُهُمَا مِنَ الْجَوَامِسِ فَتَكُونُ عَشْرُونَ جَامُوسًا وَ عَشْرَ بَقَرَاتٍ (قرافی، ۱۹۹۴: ۱۱۴/۳).

و تکره التضحية بالثور و الجاموس و الموجه (حلی، ۱۴۱۸: ۹۰/۱).

عبارت اول به مفهوم‌شناسی لفظ «جاموس» و تبیین حکم فقهی آن در باب زکات و قربانی، عبارت دوم به تبیین حکم فقهی جاموس در باب زکات، عبارت سوم به حکم تکلیفی قربانی کردن «جاموس» پرداخته است.

۵. آثار فقهی به زبان فارسی

گذشته از ورود واژه‌ها و عناصر زبان فارسی به متون عربی و فارسی فقه اسلامی، که نشان‌دهنده اهمیت زبان فارسی و نیز مسلمانان فارسی‌زبان برای نویسندگان این قبیل آثار است، ادای برخی احکام و تکالیف به زبان فارسی نیز در کانون توجه فقیهان بوده است. نمونه‌هایی که در این بخش به آنها می‌پردازیم، گام‌هایی است که کاربران زبان فارسی برای ایفای نقش زبان دین برداشته‌اند و زبان فارسی را در میان زبان‌های غیرعربی در جایگاهی ممتاز و برتر قرار داده‌اند. ازسوی دیگر، با توجه به جایگاه زبان فارسی در احکام فقهی، ظرفیت شریعت اسلام در شمول احکام به همه انسان‌ها از هر قوم و زبانی ثابت می‌شود. در این بخش، دو نمونه را تحلیل می‌کنیم.

۵.۱. قرائت ترجمه فارسی سوره فاتحه در نماز

یکی از جلوه‌های زبان فارسی در متون کهن فقهی، حکم ترجمه فارسی برخی از ارکان، واجبات و سنت‌های نماز است که قرائت سوره فاتحه به زبان فارسی به مثابه یکی از ارکان نماز- از این نمونه‌های فقهی است. مذاهب فقهی در حکم ترجمه فارسی سوره فاتحه در نماز سه دیدگاه مختلف دارند:

دیدگاه اول: جواز مطلق در نزد امام ابوحنیفه؛ در این دیدگاه شخص نمازگزار به‌طور مطلق جایز است که سوره فاتحه در نماز را به زبان فارسی بخواند، خواه توانایی خواندن درست سوره فاتحه را به زبان عربی داشته باشد یا نداشته باشد (سرخسی، ۱۴۱۴: ۳۷/۱).
دیدگاه دوم: دیدگاه تفصیلی؛ دو شاگرد معروف امام ابوحنیفه، یعنی ابویوسف و محمدبن حسن شیبانی، در این مسئله قائل به تفصیل شده‌اند؛ بدین‌گونه که در حالت

توانایی فرد بر قرائت درست سورة فاتحه به زبان عربی، قائل به عدم جواز قرائت فارسی آن و در حالت ناتوانی او بر قرائت درست سورة فاتحه به زبان عربی، قائل به جواز قرائت آن به زبان فارسی هستند (شیبانی، بی تا: ۱۵/۱).

دیدگاه سوم: حرمت مطلق؛ مالکیه (بغدادی، ۱۴۲۰: ۲۳۷/۱)، شافعیه (شیرازی، بی تا: ۱۴۰/۱)، حنابله (بهوتی، بی تا: ۳۴۰/۱) و امامیه (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹۹/۹) قائل به عدم جواز مطلق قرائت سورة فاتحه به زبان فارسی در نماز هستند.

سبب اختلاف در این مسئله این است: امام ابوحنیفه قائل به آن است که قرآن اسمی است برای معنا نه لفظ (سرخسی، ۱۴۱۴: ۳۷/۱؛ خن، ۱۴۲۱: ۳۸۰). مطابق این باور، قرائت فارسی سورة فاتحه در نماز جایز است، اما باور به نظم و معنابودن قرآن، مستلزم عدم جواز قرائت فارسی سورة فاتحه در نماز است. بخاری و بزدوی نسبت این دیدگاه را به ابوحنیفه انکار کرده‌اند (بخاری، بی تا: ۲۴/۱).

قائلان به عدم جواز، افزون بر دلیل نظم و معنابودن قرآن، به آیاتی از قرآن نیز استدلال کرده‌اند، از جمله: «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» (زخرف / ۳): ما قرآن را به زبان عربی فراهم آورده‌ایم. وجه استدلال به آیه این است که نظم و معنابودن قرآن، در قالب عربی بودن زبان آن، مستلزم قرائت عین آن در نماز است (سرخسی، ۱۴۱۴: ۳۷/۱؛ شیرازی، بی تا: ۴۰/۱).

به نظر می‌رسد که یکی از دلایل دیدگاه امام ابوحنیفه ناظر بر جواز ترجمه فارسی سورة فاتحه در نماز، برخلاف دیگر فقه‌های مذاهب اسلامی، آن است که او از تباری ایرانی بوده و در محیط فارسی‌زبانان عراق پرورش یافته و این فتوا را بر اساس ضوابط اجتهادی «شرایط زمان و مکان» به مقتضای زبان مخاطبان صادر کرده است که آثار مثبتی در جذب مخاطبان و مقلدان به جا گذاشته است. در سده‌های نخستین اسلام در سرزمین گسترده خراسان بزرگ، از هرات و نیشابور و هفت‌رود و از مرو و چهارجوی تا کاشغر و بدخشان، مردم به زبان فارسی دری سخن می‌گفتند (مسلمانان قبادیانی، ۱۳۷۶: ۷). گستره جغرافیایی زبان فارسی در این مناطق از طرفی و تقید ساکنان این مناطق گسترده به دین اسلام و ناآشنایی با زبان عربی از طرفی دیگر، مقتضی صدور فتوای بی سابقه امام ابوحنیفه در رعایت احوال مخاطبان و مقلدان بوده است. نقل شده است که: «مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن...» (نرشخی، بی تا: ۶۸). این گزارش

حاکمی از فلسفه صدور فتوا از سوی امام ابوحنیفه مبنی بر جواز قرائت سوره فاتحه به زبان عربی در نماز است.

قول برگزیده

با بررسی ادله هر کدام از دیدگاه‌های مذاهب فقهی در حکم قرائت ترجمه سوره فاتحه در نماز، به نظر می‌رسد که دیدگاه دوم با مقاصد شریعت همسو است و اصل در قرآن کریم نظم و معنا بودن آن است. کسانی که قادر به قرائت صحیح سوره فاتحه در نماز باشند، التزام به قاعده نظم و معنایی قرآن شرط است و از این رو قرائت سوره فاتحه به زبان فارسی جایز نیست، اما در حالت ناتوانی فرد بر قرائت درست سوره فاتحه به زبان عربی در نماز، بر اساس قاعده «الضرورات تبیح المحظورات» (سیوطی، ۱۴۱۱: ۸۴)، می‌توان به جواز آن حکم کرد، اما بهره‌مندی از ترجمه غیرعربی سوره فاتحه در نماز باید مطابق قاعده «الضرورة تقدر بقدرها» (همان) به میزان ضرورت باشد؛ بدین معنا که نمازگزار هر مقدار از سوره فاتحه را، که به زبان عربی قادر به قرائت است، می‌خواند و بقیه سوره را به قرائت ترجمه آن اختصاص می‌دهد، یا به میزان باقی‌مانده سوره سکوت اختیار می‌کند. افزون بر دلایل مزبور، جذب مخاطبان فارسی‌زبان به دین اسلام به سبب این دیدگاه فقهی، مبنای این فتوای فقهی را تقویت می‌کند.

۲.۵. طلاق به زبان فارسی

یکی از مسائل احوال شخصیه در متون کهن فقهی، الفاظ طلاق به زبان فارسی است؛ بدین معنی که آیا جاری‌ساختن الفاظ طلاق به زبان فارسی مانند «بهشتم این زن» (کاسانی: ۱۴۰۶: ۱۰۲/۳) به معنای «رها کردم این زن را»، موجب وقوع طلاق می‌شود؟ مذاهب فقهی در این باره دو دیدگاه متمایز دارند:

دیدگاه اول: امام ابوحنیفه (کاسانی، ۱۴۰۶: ۱۰۲/۳) و ظاهریه (ظاهری، بی‌تا: ۱۹۷/۱۰) قائل به کنایی بودن این عبارت در طلاق بوده‌اند؛ یعنی فقط در حالت داشتن نیت، طلاق واقع می‌شود.

دیدگاه دوم: جمهور مذاهب فقهی، از جمله ابویوسف و محمدبن حسن شیبانی، دو شاگرد معروف امام ابوحنیفه (کاسانی، ۱۴۰۶: ۱۰۲/۳)، مالکیه (ابن‌انس، ۱۴۱۵: ۶۹/۲)،

اکثر شافعیه (شربینی، ۱۴۱۵: ۴/۴۸۰) و حنابله (بهوتی، بی تا: ۵/۲۸۶) قائل به وقوع طلاق در این مسئله هستند.

اسباب اختلاف دیدگاه‌ها در این باب، نوع نگرش به زبان عربی و غیرعربی است؛ به‌طوری‌که پیروان دیدگاه اول، زبان عربی را معیار صریح و کنایی بودن الفاظ طلاق دانسته‌اند، برخلاف پیروان دیدگاه دوم، که زبان هر قوم را معیار صریح و کنایی بودن الفاظ طلاق بیان کرده‌اند. به نظر می‌رسد معیار صریح و کنایی بودن الفاظ طلاق در این گونه الفاظ دلالت عرفی است. الفاظی مانند «بهشتم» در نزد خراسانیان و عراقیان عجم از الفاظ صریح طلاق بوده است (کاسانی، ۱۴۰۶: ۱۰۲/۳). براین اساس، طلاق با این الفاظ واقع می‌شود.

۶. آسیب‌شناسی کاربرد واژه‌های فارسی در متون کهن فقه اسلامی

با استقراء و تحقیق در متون کهن فقهی، آشکار می‌شود که نقد مهمی بر کاربرد واژه‌ها، ترکیبات، عبارات و جملات فارسی متون فقهی کهن عربی وارد است: در کاربرد عناصر فارسی اغلاط فاحش املایی و نوشتاری دیده می‌شود و عامل این خطا، فقدان تسلط کافی مؤلفان یا ناسخان بر زبان فارسی بوده است. در این بخش، به نمونه‌هایی از اغلاط نوشتاری پرداخته می‌شود:

۱. رَجُلٌ أُمِّيٌّ دَعَا فِي صَلَاةِ الْفَرِیضَةِ بِالْفَارِسیَّةِ، فَقَالَ: «يَا رَبِّ مَرَاتِبَا مَرْزُ، قَالَ: «صَلَاتِهِ فَاسِدَةٌ» (کرمانی، ۱۴۳۴: ۵۰۹/۱). اصل این جمله فارسی «یا رب، مرا بیامرز» بوده است که ظاهراً ناسخ آن را به اشتباه «یا رب، مراتبا مرز» خوانده و نوشته که از مفهوم اصلی خود خارج و گنگ شده است.

۲. وَلَوْ قَالَ لَامْرَأَةً بِالْفَارِسیَّةِ «أَكْرَ بَايِن خَانَةُ أُنْدَرِ اِیتی تَرَا طَلَاَق» (ابن‌مازہ البخاری، ۱۴۲۴: ۳۶۶/۳). واژه‌ای که در این جمله از روی نسخه خطی آن به اشتباه برگردانده شده، واژه «ایتی» است که در اصل «آیی» است و جمله به صورت صحیح این گونه نوشته می‌شود: «اگر به این خانه اندر آیی تو را طلاق».

۳. وَلَوْ قَالَ بِالْفَارِسیَّةِ «أَكْرَدَ حَتْرَ فُلَانٍ مَرَادَ هِنْدُورَا طَلَاَق» فتزوجها لا تطلق (همان، ۳۷۸/۳). در جمله فارسی متن مذکور اشتباهات مکرری وجود دارد؛ به‌طوری‌که خواندن

جمله را دشوار و فهم آن را سخت و معنای آن را دگرگون کرده است. جمله به صورت صحیح این گونه نوشته می‌شود: «اگر دختر فلان مرا دهند تو را طلاق».

۴. إِنَّكَ أَغْضَبْتَنِي بِهَذِهِ الْمَقَالَةِ «خشم فیویش باین طریق راندم که طلاق دادمت» (همان، ۴۲۱/۳). در این عبارت، یکی از واژه‌هایی که اشتباه نوشته شده و معنای جمله را مغشوش کرده واژه «فیویش» است که اصل آن «خویش» است. جمله صحیح چنین است: «خشم خویش به این طریق راندم که طلاق دادمت».

۵. كَذَا هَهْنَا إِذَا قَالَ: «هَرَجَه بَدَسْتُ رَاسْتُ كَیْرَمِ یَرْمَنِ حَرَامِ. فَهَذَا طَلَاقُ بَائِنِ بِحَكْمِ الْعَرَفِ» (همان، ۴۲۱/۳). در عبارت مذکور، یکی از واژه‌هایی که اشتباه به نگارش درآمده و خواننده را در فهم جمله دچار مشکل کرده، واژه «یرمن» است که اصل این واژه متشکل از «بر» و «من» است. ملاحظه می‌شود که ناسخ «بر» را به «یر» تغییر داده و واژه «من» را به آن چسبانده که همین موضوع باعث مجهول شدن و سخت شدن فهم آن شده است. جمله صحیح چنین است: «هرچه به دست راست گیرم بر من حرام».

۶. «قَوْلُهُ (وَكَذَا يَنْبَغِي) ظَاهِرٌ وَلَمْ يَذْكُرْ مَا لَوْ قَالَ: هَرَجَه بَدَسْتُ جُبْ كَیْرَمِ بِرَوَى حَرَامِ» (بابرتی، بی تا: ۹۱/۵). در متن مذکور، واژه «جُب» را ناسخ به اشتباه درج کرده است و با خیال و تصورات خود، حتی آن را اعراب گذاری هم کرده است، درحالی که اصل واژه مذکور «چپ» است و جمله به صورت صحیح این گونه نوشته می‌شود: «هرچه به دست چپ گیرم بر وی حرام».

۷. «بِأَنَّ قَالَ: أَنْتَ بِهَشْتَمَ بِسَيَّارٍ، طَلَّقْتَ ثَلَاثًا» (مرداوی، بی تا: ۴۷۶/۸). در جمله مذکور، یکی از واژه‌هایی که به سبب اعراب گذاری اشتباه ناسخ از معنای اصلی خارج شده و حتی دیگر معنای فارسی از آن متصور نیست، واژه «بَسَيَّارٍ» است که اصل آن «بسیار» به معنای فراوان و زیاد بوده که با اعراب گذاری اشتباه ناسخ بی معنا شده است.

۸. «وَأِنْ كَانَ الْوَقْتُ ضَيْقًا عَنِ التَّعْلَمِ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَكْبُرَ بِالْفَارَسِيَّةِ، فَيَقُولُ: (خَدَاءُ يَزِرُ كَنْزًا)» (رویانی، ۲۰۰۹: ۱۴/۲). در جمله فارسی مذکور، که مؤلف درباره جایگزینی واژه‌های فارسی به جای عبارت عربی «الله اکبر» بحث می‌کند، واژه جایگزین را به اشتباه در متن گنجانده‌اند. فاعل این اشتباه ممکن است مؤلف یا ناسخ باشد و منظور از جمله «خداء یزر کنز» این است: «خدای بزرگ‌تر» است.

۹. «و منها: و إذا قيل له: لِمَ لا تقرأ القرآن، فقال: سبرشدم از قرآن» (رافعی، ۱۴۱۷: ۱۰۱/۱۱). در جمله فارسی مذکور در متن، به جای واژه «سیر» واژه «سبر» آمده که جمله را بی معنا کرده است. شکل صحیح جمله بدین صورت است: «سیر شدم از قرآن».
۱۰. «أو قال: خدا بر توستم کناد جنانکر تو بر من کردی» (همان). در جمله فارسی مذکور، به سبب چسباندن بی دلیل واژه ها به هم، و نیز نگارش اشتباه واژه ها، خواندن جمله با دشواری ممکن است. در جمله فارسی مذکور، منظور از «خدا» همان «خدا» است و شکل صحیح جمله چنین است: «خدا بر تو ستم کناد، چنان که تو بر من کردی».
۱۱. «حُكْمِهِ مِنَ التَّنْذِرِ الشَّائِعِ بَيْنَ الْأَكْرَادِ بِأَنْ يَقُولَ بَعْضُهُمْ بِالْفَارِسِيَّةِ: مه روز بیش از مَرَضِ فُوتِ مِنْ مَالِ مِنْ بَقْلَانِ كَسْ نَذَرِ باشد. أَيْ: نَذَرْتُ بِمَالِي لِفُلَانٍ قَبْلَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ مَرَضِ مَوْتِي» (ابن حجر الهيثمي، ۱۳۵۷: ۷۶/۱۰). در جمله فارسی مذکور، اشتباهاتی وجود دارد که می توان آن را با استفاده از جمله عربی ای که در ادامه ذکر شده و معنای جمله فارسی است، اصلاح کرد. در اول جمله فارسی واژه «مه» آمده که با دقت در جمله عربی «ثلاثة» می توان فهمید که منظور از «مه» عدد «سه» است. منظور از واژه «مِنْ» هم، که به اشتباه اعراب گذاری شده است، همان «من» است. شکل صحیح جمله بدین گونه است: «سه روز پیش از مرض فوت من، مال من بفلان کس نذر باشد».
۱۲. «و هو أربعة عشر بالفارسية، لان «شعار» أربعة و «ده» عشرة بلغتهم» (نووی، بی تا: ۲۴۶/۲۰). در جمله مذکور، مؤلف سعی در توضیح ساختار عدد ۱۴ در زبان فارسی دارد، اما به جای واژه «چهار»، آن را «شعار» را ضبط کرده است. این ضبط یا اشتباه مؤلف یا ناسخ است، یا ممکن است صورتی از «چهار» در گویشی از فارسی یا زبان های ایرانی باشد.
۱۳. «أو قال الفارسية: انی زن نر من حرام» (ابن الصلاح، ۱۴۰۷: ۷۳۰/۲). در جمله مذکور، املائی صحیح برخی واژه های فارسی به درستی نیامده است؛ بدین صورت که به جای واژه «این» واژه «انی» و به جای واژه «بر» واژه «نر» آمده است. صورت صحیح جمله بدین گونه است: «این زن بر من حرام».
۱۴. «يقول: لو عقد اليمين في فصل البيت بالفارسية، فقال - (اندرخانه تشوم)، فاليمين ينعقد» (جوینی، ۱۴۲۸: ۳۴۴/۱۸). در جمله مذکور، واژه «تشوم» به اشتباه به جای «نشوم»

نوشته شده و جمله را بی‌معنا کرده است. صورت صحیح جمله پس از اصلاح این‌گونه است: «اندر خانه نشوم».

۷. نتیجه‌گیری

پس از بررسی داده‌های متون کهن فقهی و اثرگذاری زبان و ادبیات فارسی بر آن، نتایج ذیل حاصل آمد:

۱. زبان فارسی در میان زبان‌های غیرعربی در متون کهن فقهی بیشترین کاربرد و اثر را داشته و از جایگاه خاصی برخوردار بوده است.
۲. فلسفه‌اثرپذیری متون کهن فقهی از زبان فارسی، اهمیت زندگی اجتماعی مسلمانان ایرانی‌تبار و فارسی‌زبان در عرصه فقه و علوم اسلامی است.
۳. اغلب مؤلفان متون کهن فقهی که در آثار خویش از زبان فارسی تأثیر پذیرفته‌اند، از تبار فارسی بوده یا عرب‌زبانانی بوده‌اند که در محیط فارسی‌زبانان می‌زیسته‌اند.
۴. با بررسی اختلاف مذاهب فقهی در حکم دو مسئله قرائت ترجمه سوره فاتحه در نماز و طلاق به زبان فارسی، مشخص شد که کاربرد زبان فارسی در متون کهن فقهی، آثار فقهی خاصی در پی داشته است.
۵. با بررسی متون کهن فقهی عربی، مشخص شد که اغلاط فراوانی در نگارش واژه‌ها و عبارات فارسی به این متون راه یافته که ناشی از ناآشنایی ناسخان با زبان فارسی بوده است.
۶. برابرسازی‌های دقیق واژه‌های کهن فقهی فارسی با عربی از جلوه‌های زبان فارسی در متون کهن فقهی است.
۷. ویژگی‌های دستوری برخی از متون کهن فقهی به زبان فارسی از جمله کتاب ترغیب *الصلوة، السواد الأعظم و عطائیه* از استواری ادبی و بلاغی این آثار ارزنده فقهی حکایت دارد.

منابع

- قرآن کریم.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۹۱) فرهنگ معاصر عربی - فارسی. تهران: نی.
- ابن‌انس، مالک (۱۴۱۵) *المدونه*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن حجر الهیتمی، احمد بن محمد (۱۳۵۷) *تحفه المحتاج فی شرح المنهاج*. بی‌جا: المكتبة التجارية الكبرى.
- ابن‌زاهد، محمد بن احمد (۱۴۳۱) *ترغیب الصلوة*. استانبول: دارالشفقة.

- ابن الصلاح، عثمان بن عبد الرحمن (۱۴۰۷) *فتاوی ابن الصلاح*. بیروت: عالم الكتب.
- ابن عابدین، محمد امین (۱۴۱۲) *رد المحتار علی الدر المختار*. بیروت: دار الفکر.
- ابن قدامه، عبد الله بن احمد (۱۳۸۸) *المغنی*. قاهره: مكتبة القاهرة.
- ابن مازه البخاری، محمود بن احمد (۱۴۲۴) *المحیط البرهانی فی الفقه النعمانی*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴) *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
- ابن نجیم المصری، زین الدین بن ابراهیم (بی تا) *البحر الرائق شرح کنز الدقائق*. بی جا: دار الكتاب الاسلامی.
- انصاری، علی بن ابی یحیی (۱۴۱۴) *اللباب*. دمشق: دار القلم.
- انوری، حسن (۱۳۹۸) *دستور زبان فارسی*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- بابرتی، محمد بن محمد (بی تا) *العناية شرح الهدایة*. بیروت: دار الفکر.
- بخاری، عبد العزیز بن احمد (بی تا) *كشف الأسرار شرح أصول البزدوی*. بی جا: دار الكتاب الاسلامی.
- بغدادی، عبد الوهاب بن علی (۱۴۲۰) *الاشراف*. بی جا: دار ابن حزم.
- بهوتی، منصور بن یونس (بی تا) *كشف القناع عن متن الإقناع*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷) *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملایین.
- جوینی، عبد الملک بن عبد الله (۱۴۲۸) *نهاية المطلب فی درایة المذهب*. بی جا: دار المنهاج.
- جوینی، عطاملک (۱۳۹۴) *عطائیه در فقه شیعه*. قم: مورخ.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبد الله (۱۹۴۱) *كشف الظنون عن أسامی الكتب والفنون*. بغداد: مكتبة المثنی.
- حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸) *المختصر النافع فی فقه الإمامیة*. قم: مؤسسة المطبوعات الدينية.
- خن، مصطفی سعید (۱۴۲۱) *أثر الاختلاف فی القواعد الأصولیة فی اختلاف الفقهاء*. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- در دیر، احمد بن محمد (بی تا) *الشرح الصغير*. قاهره: دار المعارف.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) *لغت نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- رازی، محمد بن ابی بکر (۱۴۲۰) *مختار الصحاح*. بیروت: المكتبة العصرية.
- رافعی، عبد الکریم بن محمد (۱۴۱۷) *العزیز شرح الوجیز*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- رویان، عبد الواحد بن اسماعیل (۲۰۰۹) *بحر المذهب*. بیروت: دار الكتب العلمية.
- زر کلی، خیر الدین بن محمود (۲۰۰۲) *الأعلام*. بیروت: دار العلم للملایین.
- سارلی، ناصر قلی (۱۳۸۷) *زبان فارسی معیار*. تهران: هرمس.

سبکی، عبدالوهاب (۱۴۱۳) *طبقات الشافعية الكبرى*. بی‌جا: هجر للطباعة والنشر والتوزيع.

سرخسی، محمدبن‌احمد (۱۴۱۴) *المبسوط*. بیروت: دارالمعرفة.

شُعْدی، علی‌بن‌الحسین (۱۴۰۴) *النتف فی الفتاوی*. عمان: دارالفرقان.

سمرقندی، حکیم (۱۳۴۸) *السواد الأعظم*. مترجم ناشناس. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

سمرقندی، محمدبن‌احمد (۱۴۱۴) *تحفه الفقهاء*. بیروت: دارالکتب العلمية.

سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۱) *الأشباه والنظائر*. بیروت: دارالکتب العلمية.

شافعی، محمدبن‌ادریس (۱۴۱۰) *الأم*. بیروت: دارالمعرفة.

شربینی، محمدبن‌احمد (۱۴۱۵) *معنی المحتاج*. بیروت: دارالکتب العلمية.

شیبانی، محمدبن‌حسن (بی‌تا) *الأصل*. کراچی: ادارة القرآن و العلوم الاسلامية.

شیرازی، ابراهیم‌بن‌علی (بی‌تا) *المهذب*. بیروت: دارالکتب العلمية.

صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۹) *انسجام ملی و تنوع فرهنگی*. تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام مرکز تحقیقات استراتژیک.

طیب، زهیر و علی‌محمد مؤذنی (۱۳۹۹) «خوانش فارسی از فقه اسلامی در دوره عراقی، متن پژوهی نسخه خطی کتاب ترغیب الصلوة در باب فقه و احکام نماز». *کارنامه متون ادبی دوره عراقی*. شماره ۱: ۲۱-۴۵.

ظاهری، علی‌بن‌احمد (بی‌تا) *المحلی بالآثار*. بیروت: دارالفکر.

عاملی، محمدبن‌مکی (۱۴۱۹) *ذکر الشیعة فی احکام الشریعة*. قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (بی‌تا) *العین*. بی‌جا: مکتبه الهلال.

فیومی، احمدبن‌محمد (بی‌تا) *المصباح المنیر*. بیروت: المکتبة العلمية.

قرافی، احمدبن‌ادریس (۱۹۹۴) *الذخيرة*. بیروت: دارالغرب الاسلامی.

کاسانی، ابوبکر بن مسعود (۱۴۰۶) *بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع*. بیروت: دارالکتب العلمية.

کرمانی، حرب‌بن‌اسماعیل (۱۴۳۴) *مسائل حرب بن اسماعیل الكرمانی (الطهارة والصلاة)*. بیروت: الریان.

مرداوی، علی‌بن‌سلیمان (بی‌تا) *الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف*. بی‌جا: دار احیاء التراث العربی.

مسلمانیان قبادیانی، رحیم (۱۳۷۶) *زبان و ادب فارسی در فرارود*. تهران: وزارت امور خارجه.

المنجد، صلاح‌الدین (۱۳۹۸) *المفصل فی الألفاظ الفارسیة المعربة*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴) *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*. بیروت: دارإحياء التراث العربی.
نرشخی، ابوبکر (بی تا) *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر قباوی. بی جا: ایران تاریخ.
نووی، یحیی بن شرف (بی تا) *المجموع شرح المذهب*. بیروت: دارالفکر.